

تظاهرات گوته بورگ نیز جلوه ای ست از :

## مصاف طبقاتی در عرصهء جهانی

مصطفی ناصر (سوئد)

رهبران و سران سیاسی اروپا و بوروکرات های آن بار دیگر دور هم گرد آمدند و این بار همراه با نمایندهء سیاسی سرمایه داری آمریکا جرج دبلیو بوش [وی اولین رئیس جمهور آمریکا ست که از سوئد دیدن می کند و دولت سوسیال دمکرات - سبز - چپ سوئد با هدیه ای خونین از او استقبال می نماید]. گرد هم آیی پشت درهای بسته، نرده های حفاظتی و حصار و تحت حفاظت بیش از ۲۰۰۰ پلیس ضد شورش و سگ.

هدف آنان این است که از «انباشت» موجود نتیجهء نهائی را استخراج کنند تا سرمایه به یورش و تهاجم بی رحمانهء خود علیه طبقهء کارگر و عموم زحمتکشان ادامه دهد. در جایی امن و در فاصله ای طولانی از توده های مردم، آن ها خود را منتخب مردم قلمداد می کنند. سیاستمداران مطیع و فرمانبر سرمایه در صدد اند که در یک روز تعطیل در بارهء گسترش اروپا به سمت شرق مذاکره کنند. در ضیافتی مجلل، با خوراکی های لوکس و شامپانی که طبعاً خود صورت حساب آن را نمی پردازند، میزبان، سرزمین سوئد و نخست وزیر آن گوران پرسون است. اما بر فراز این تجمع نیز آن «شبح» معروف بال گشوده است.

همزمان با گرد هم آیی سران اروپا (۱۴ تا ۱۶ ژوئن ۲۰۰۱) بیش از ۵۰ هزار نفر در صفوف مختلف از سراسر جهان در بزرگ ترین گرد هم آیی سیاسی - اعتراضی تاریخ سوئد در گوته بورگ حضور یافتند. اردوی باشکوهی از سمینارها، سخنرانی ها، بحث های آزاد، رقص و آواز تجلی باشکوه فوروم اندیشه ها بود: فستیوال جهانی سخن آزاد. شاید برای نخستین بار، پس از شرکت در بریگادهای بین المللی جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶-۱۹۳۹)، اقشار مختلف مردم در سیاتل، پراگ، نیس، کیک، گوته بروگ گردآمدند تا حضوراً و به طور فیزیکی با دشمن مشترک مبارزه کنند. همبستگی بین المللی اینک از تئوری و شعار به پراتیک و عمل اجتماعی تبدیل شده است.

آلمانی ها، ترک ها، کردها، اسپانیایی ها، باسک ها، همه در کنار هم و در صف مشترک به راه پیمایی می پردازند. جنبش نوین ضد سرمایه داری و مبارزات اجتماعی علیه نئولیبرالیسم هم دارای خصلت انترناسیونالیستی ست و هم ضد ناسیونالیستی. در همین حال، مدافعان جهانی شدن به منظور متوقف کردن این جنبش به قدرت سرکوبگر «دولت ملی» نیازمند اند. نه تنها به منظور مقابله با گردهم آیی ها و شورش ها در داخل یک کشور، بلکه به منظور ممانعت از جا به جایی و سیالیت هستهء اصلی این جنبش و محبوس ماندن آن پشت مرزها.

این جنبش توانست به سرعت جاپای خود را در اروپا تثبیت کند. به علت قوی بودن سنت های سوسیالیستی در اروپا در مقایسه با آمریکا، چپ رادیکال نشان داد که نه تنها قادر است در سطح قاره ای خود را متحد کند و به همکاری با هم بپردازد، بلکه آمادگی آن را نیز دارد که نیروهای انبوه را حول خود متشکل کند و آشکارا عقاید و نظرات خود را بیان نماید. پرچم های سرخ و قدرت بلاغی نیروهای چپ نه تنها صاحبان سرمایه را در وحشت فرو برده است، بلکه نیروهای «معقول و جدی» درون جنبش را نیز به هراس انداخته است. نظر به اینکه «خشونت» به

عمده ترین مباحث مطروحهء مرحلهء کنونی تبدیل شده است که فعالین جنبش با آن درگیر اند، لذا باید به وضوح برای خودمان روشن باشد که طرز تلقی و دیدگاه ما در قبال این مسأله چیست.

شلیک پلیس سوئد به روی تظاهر کنندگان، جنبش نوین ضد سرمایه داری را وارد مرحلهء نوینی کرده است که گفتارها و مضامین و بحث های جدیدی را حول آن برانگیخته و خود به داوی مبارزاتی تبدیل گشته است؛ بحث ها و گفتارهایی که به وضوح حامل مواضع تعیین کننده و متفاوت و متضادی ست. دولت سوئد بر سیاست مبنی بر دیالوگ دموکراتیک و گفت و شنود با نمایندگان منتقدین نئولیبرالیسم و جهانی شدن تأکید می ورزید. اگرچه این سیاست فریبکارانه اقدامی بود به منظور ایجاد انحراف و تفرقه در صفوف جنبش ضد سرمایه، اما خود گویای توانمندی و قدرت جنبشی ست که نادیده گرفتن آن نشانهء کودنی مدافعان سرمایه خواهد بود.

یک روز قبل از اجلاس سران، دیداری بین نخست وزیر سوئد و برخی از اعضای کابینهء او با نمایندگان گرایش های مختلف جنبش در دانشگاه گوته بورگ صورت گرفت.

بعد از ظهر روز جمعه ۱۵ ژوئن مناظره ای مستقیم که از طریق تلویزیون مدار بسته پخش می شد بین نخست وزیر سوئد، نخست وزیر پرتغال، خاویر سولانا (نمایندهء اتحادیهء اروپا در سیاست خارجی)، رومانو پرودی (رئیس شورای وزیران اتحادیهء اروپا) در محل اجلاس سران از یک سو با نمایندگان طیفی خاص از جریان های درون جنبش از جمله سوزان جرج (از مسؤولین انجمن ATTAC فرانسه) و چند تن دیگر در محل گرد هم آیی مخالفین برقرار گردید.

هنوز اندکی از پایان مناظرهء تلویزیونی و دیالوگ دموکراتیک نگذشته بود که پلیس سوئد به روی راه پیمایان به شلیک گلوله پرداخت و به دنبال آن شورش های خیابانی گسترش یافت.

کاربرد سرکوب و خشونت آشکارا نشان می دهد که جهانی شدن تحمل آن را ندارد که «دولت ملی» کارکرد سرکوبگرانهء خود را از دست بدهد، هرچند به موازات جهانی شدن، اقتدار «دولت ملی» به عنوان عنصری مزاحم در برابر توسعه طلبی سرمایهء فراملیتی الزاماً باید محدود و نقض گردد.

بنا بر این، اقدام سرکوبگرانهء دولت سوئد را باید در چارچوب سیاست های جدید امنیتی دولت سوئد جست و جو کرد. سیاست هایی که سمت و سوی آن در هماهنگی و انطباق کامل با سیاست های امنیتی - پلیسی اتحادیهء اروپا و ناتو ست.

تجدید نظر در سیاست های امنیتی دولت سوئد چه در عرصهء داخلی و چه در عرصهء خارجی با شدت تمام در جریان است. سیاست بی طرفی که در گذشته به عنوان عنصری بازدارنده در مسیر همکاری های نظامی سوئد با قدرت جنگی اتحادیهء اروپا و همکاری با ناتو عمل می کرد، امروز در عرصهء سیاست خارجی غایب است. فراتر از آن، سیاست های جدید دولت سوئد حتی از پیشینهء انتقادی اش نیز تهی گشته است [مثلاً از نوع سیاست های اعتراضی و مخالفت های اولاف پالمه نخست وزیر مقتول سوئد علیه سیاست آمریکا در ویتنام یا زمانی که شوروی چکسلواکی را اشغال کرد (۱۹۶۸)].

تغییرات و دگرگونی های جدید سیاست های امنیتی دولت سوئد با یک سکوت همگانی رو به رو ست. جنبش صلح سوئد که تاریخاً از مدافعان سیاست بی طرفی بوده و قدرت های امپریالیستی را تهدیدی علیه صلح و آزادی به شمار می آورد، اکنون به پسرفت عمیقی دچار گردیده است. سیاست امنیتی جدید دولت سوئد در عرصهء داخلی به سمت اقتدار دولت پلیسی ست. گرایش مسلط، چه در بین احزاب راست و چه در درون سوسیال دموکرات ها، خواهان افزایش اختیارات سرکوبگرانهء پلیس - تغییر قوانین به نفع تقویت نیروی امنیتی، مجهز کردن پلیس به سلاح های جدید و افزایش شمار افراد آن و ارتقاء سطح آموزش آن ها ست. آن ها خواهان فربه کردن دولت پلیسی اند.

در همین راستا، اکنون طرح ادغام واحدهای پلیس جنائی و پلیس امنیتی در يك مركز عملیاتی در دستور روز است. این واحد عملیاتی مأموریت هماهنگی عملیات شناسایی - تجسسی و اطلاعاتی را بر عهده خواهد داشت. اداره پلیس در اختیار کسانی ست که به توطئه و دسیسه اعتقاد دارند و برای پیشبرد مقاصد خویش نیازمند تشنج و بحران آفرینی اند.

برای آنکه عدالت تاریخی درمورد نقش پلیس امنیتی سوئد رعایت شود باید اضافه کرد که پلیس امنیتی سوئد (ساپو) در تمام طول موجودیت خویش به شناسایی، تعقیب، استراق سمع و پرونده سازی علیه فعالین چپ مبادرت ورزیده و به بهانه مبارزه با عناصری که برای امنیت کشور خطرناک اند، آن ها را تنها به خاطر اندیشه سیاسی شان در «لیست سیاه» قرار داده است. بسیاری از فعالین چپ و شهروندانی که اسمشان در «لیست سیاه» قرار گرفته بود با ممنوعیت های شغلی رو به رو شده و حقوق دموکراتیک و اجتماعی شان نقض گردید.

یکی از خواست های فعالین چپ، بازگشایی پرونده های امنیتی ساپو، تشکیل يك کمیسیون حقیقت یاب، و قرار دادن آرشیوهای مخفی در دسترس عموم است.

اکنون به مجموعه ای از گفتارها و موضع گیری های متفاوت و بحث هایی می پردازیم که حول عنصر خشونت و در رابطه با گردهم آیی گوتة بورگ شکل گرفت.

گرایش رفرمیستی و بخش «معقول و رام» جنبش با کاربرد واژه هایی همچون «رومانتیسیم خشونت»، «خشمگینان احمق»، «میلیتانت های فناتیک»، عنصر خشونت را ارتداد از هنجارهای اجتماعی (رسمی) توصیف می کند.

گودرون شیمان، رهبر حزب چپ، شريك ائتلافی دولت سوئد ضمن محکوم کردن خشونت اعلام داشت که: «ما دیگر در صف راه پیمایان نقابدار شرکت نخواهیم کرد» اتک سوئد که در جریان گردهم آیی نقش میانجی بین پلیس و تظاهر کنندگان را بر عهده داشت، آشکارا از خشونت فاصله گرفت. «سخنگوی» این جریان خواهان جمع آوری و برچیدن نقابداران سیاهپوش از خیابان ها شد.

وزیر دادگستری سوئد این گونه اقدامات را جنایتکارانه و تهدیدی علیه دموکراسی قلمداد می کند که نیروی محرکه آن «میلیتانت هایی هستند ورزیده و آموزش دیده دارای سابقه چریکی».

نخست وزیر سوئد و نماینده سوسیال دموکراسی این کشور در يك مناظره تلویزیونی این چنین دست خود را رو می کند: «اهداف این گونه اقدامات اخلاقی در پروسه دیالوگ دموکراتیک است. ما شاهد بازگشت و رشد خطرناک رفتارهایی فاشیستی هستیم که فکر می کردیم بعد از جنگ جهانی دوم ناپدید شده است: تهدیدی علیه دموکراسی که حق آزادی اجتماعات را نقض می کند». وی از «عملیات موفقیت آمیز» پلیس ستایش کرد. البته زمانی که عملیات نئونازی های خیابانی، راه پیمایی ها و تجمعات نازیستی تحت حفاظت پلیس سوئد صورت می گیرد، بیانات نخست وزیر این کشور چندان هم تعجب بر انگیز نیست.

طبعاً بین نقد چپ رادیکال از دموکراسی و تعریف نولیبرالی از آن هیچگونه مشابهتی وجود ندارد. این دو دیدگاه صریحاً در نقطه مقابل یکدیگر قرار می گیرند.

«می توان گفت در درجه اول واضح است که انقلاب (قهرآمیز) پایه گذار دموکراسی ست. هیچ دموکراسی ای بدون انقلاب میسر نیست. این است درس قرن نوزدهم. هرچند درست است که انقلاب به نحوی ساده و تک خطی دموکراسی را پی ریزی نمی کند (کافی ست به تاریخ فرانسه نگاه کنیم). اگر به تاریخ انگلستان نگاه کنیم، می توانیم همین نکته را در باره اصل پارلمانی بگویم... باید سر يك شاه را قطع می کردند تا قدرت پارلمان مستقر شود... تاریخ معاصر نهادهای دموکراتیکش را با چنین دردهایی به دنیا می آورد» (ژاک تکسیه، انقلاب و دموکراسی در

اندیشه سیاسی مارکس و انگلس، در کنگره بین المللی مارکس، انتشارات اندیشه و پیکار، ۱۹۹۶، ج. ۱، ص ۳۴). به عبارت دیگر، اگر تظاهرات و راه پیمایی های اعتراضی از نوع سیاتل، پراگ، نیس به وقوع نمی پیوست، سنت های لیبرال دموکراسی که امروز قدرت محافظه کاران بر آن مستقر است هرگز بعینه وجود نمی داشت. دموکراسی محصول مبارزات خیابانی و مدیون نیروها و جنبش های «بیرون پارلمانی» ست. انقلاب فرانسه، انگلستان، آمریکا به خشونت مدنی رسمیت و مشروعیت بخشید. امروز تصمیم های سیاسی در سطح بین المللی فاقد اشکال دموکراتیک است و بی حضور انبوه توده ها اتخاذ می شود. اتخاذ تصمیم های سیاسی در سطح رهبران، خود تأکیدی ست بر بحران دموکراسی. وقتی پلیس با راه بندان ها، نیروهای حفاظتی، گاز اشک آور مانع دیدار مردم با «منتخبین شان» می شود، مطمئناً دچار نوعی گنبدگی و فساد است. حالت شبه جنگ و رویارویی میان مردم و نیروهای امنیتی در جریان گردهم آیی های سران به ضعف و بی ثباتی پلورالیسم اشاره دارد. این وضعیت یا به برقراری شکلی از اقتدار دولتی می انجامد فراسوی خواست و اراده مردم، که خود به معنای نفی و نقض دموکراسی ست یا آنکه به بازسازی دموکراسی منتهی می شود.

دموکراسی تنها به معنای انتخابات آزاد و آزادی بیان همگانی نیست، بلکه حق قانونی و دموکراتیک تک تک افراد و شهروندانی ست که در انتخابات نیز شرکت نکنند و هرکسی تنها و منفرد بتواند اندیشه های خود را بیان کند. خشونت و نافرمانی مدنی در انتظار پایان دوره قانونی نمی ماند. وقتی پارلمان و منتخبین قانونی مردم دموکراسی را تهدید و حقوق دموکراتیک و اجتماعی شهروندان را نقض می کنند، جنبش بیرون پارلمانی، طبعاً خواهان انحلال پارلمان می گردد. شورش چه به شکل مسالمت آمیز و چه به شکل خشونت آمیز آن، عنصری مهم در نوسازی و تقویت ساختارهای دموکراتیک جامعه محسوب می شود و ماده اصلی و نیروی محرکه رشد و تقویت دموکراسی عمدتاً چپ بیرون پارلمانی بوده است. به وقوع پیوستن شورش های خیابانی پاسخی به محدودیت ها، تنگناها و ضعف های دموکراسی لیبرالی است. سال ها تجارب مبارزاتی به ما آموخته است که نخبگان مالی دیگر در مقابل اشکال سنتی اعتراضات و راه پیمایی ها واکنش نشان نمی دهند. سکوت اعتراضی، زنجیره انسانی، کنفرانس های مطبوعاتی، در دست داشتن پوستر و آفیش، تجمع در محدوده بسته بیرون شهر با در یک پارکینگ و نقاط تعیین شده از سوی پلیس، مجموعه ای از اشکال راه پیمایی ها و تظاهراتی ست که به گذشته تعلق دارد. امروز راه پیمایان برای مقابله با تهاجمات پلیس از ماسک ضد گاز استفاده می کنند، لباس های ایمنی بر تن می کنند، سپر ایمنی به همراه دارند و با تجهیزات دفاعی به خیابان می آیند و تاکتیک هایشان کیفیتی متفاوت با گذشته دارد. همچنین راه پیمایان اهداف خود را مبنی بر مختل کردن اجلاس سران، آتش زدن ماشین ها، درهم ریختن راه بندان پلیس، حمله به بانک ها و مک دونالد، پنهان نکرده اند. این نوع تاکتیک برای نشان دادن نارضایتی ها، مطمئناً حامل عناصری از خشونت است. راه باز کردن از نرده های حفاظتی پلیس طبعاً به درگیری می انجامد. گرایش فرمیستی ما را موعظه می کند که در سنگ پرانی و خشونت، عنصر رادیکالیسم یافت نمی شود. خشونت مترادف با رادیکالیسم نیست.

یوهان ارنبرگ می نویسد:

«نرده های حفاظتی، شلیک گلوله، پرتاب سنگ تهدیدی ست علیه دموکراسی. راست واقعی از اینکه رادیکالیسم مهار شده به خرابکاری، خشونت ویرانی تبدیل شد راضی به نظر می رسد. آنان چپی را می خواهند که بتوان با خشونت وحشیانه با آن مقابله کرد. آنارشیست هایی که تصور می کنند مقابله با پلیس باید با خشونت همراه باشد، در صدد برهم زدن پروسه بحث و گفت و گوی هستند. فعالین و معترضین از این نوع خواهان تغییر سیاست های اتحادیه اروپا نیستند. آن ها می خواهند با مقاومتی مسالمت آمیز مقابله کنند. سنگ های آنان پلیس را نشانه نگرفته،

بلکه هم دموکراسی و هم مقاومت را در معرض خطر جدی قرار داده است. باید از جریان‌ها و گرایش‌هایی که متأثر از وسوسه‌های خشونت‌اند فاصله گرفت و آنان را منزوی کرد. باید صف خود را از صف نقابداران و آشوبگران جدا نمود. امروز جنبش رادیکال نوین باید دوباره درس عبرت بگیرد و به بازنگری تازه‌ای از تاریخ دست زند: اگر چپ و جنبش کارگری تا کنون ناموفق بوده ناشی از خشونت درونی این جنبش بوده است. چپ همیشه در مقابل سرکوب باخته است» (روزنامه آفتون بلودت، دوشنبه ۱۸ ژوئن ۲۰۰۱). منطق رفرمیستی مسلط بر این دیدگاه را نمی‌توان انکار کرد. با یک بازنگری تاریخی - انتقادی به چپ و جنبش کارگری، مطمئناً به استخراج رهنمودهایی نائل می‌شویم که در تضاد بنیادین با این نوع نگرش قرار دارد.

نگاهی به وضعیت احزاب کمونیست اروپایی و اتحادیه‌های کارگری بعینه مشخص می‌کند که این همیشه رفرمیسم بوده است که تهدیدی علیه جنبش چپ و جنبش کارگری بوده است نه رادیکالیسم آن. سازشکاری و رفرمیسم احزاب کمونیست اروپایی، غلبه‌گرایی بوروکراتیک بر اتحادیه‌ها و سندیکاها، کارگری خود عامل اساسی بوده است در جدایی بین این نهادها و طبقه کارگر. در مراحل که جنبش کارگری و چپ به عقب نشینی و انحطاط دچار گردیده است به خاطر طرد رادیکالیسم نهفته در این جنبش بوده است. شورش‌ها و اعتراضات گسترده اخیر و رشد جریان رادیکال ضد سرمایه به وضوح نشان می‌دهد که راه حل رفرم و سازش به بن بست رسیده است. جدایی توده‌های انبوه و طبقه کارگر از این نهادها خود نشانگر این امر است. منتقدین جدی نهادهای مالی بین‌المللی به صورت مشخص و در پراتیک عمل اجتماعی، اینک در برابر یک انتخاب قرار گرفته‌اند. آن‌ها راه حل‌های متعددی در پیش رو ندارند. آن‌ها می‌توانند یا از «رفرم از بالا» حمایت کنند و یا خود را در صف «اراندل و اوباش و چپ افراطی خشونت طلب» قرار دهند. اعتراضات گسترده اخیر و رشد جنبش، حتی سازمان‌های غیر دولتی (NGO) میانه‌رو را به اجبار به نقطه‌ای کشانده است تا خود را با این جنبش پیوند زنند (حتی اگر قصدشان جست و جوی فضای عملی بیشتر برای تحریک باشد). شق معکوس آن این خواهد بود که اگر این سازمان‌ها مسیری دیگر انتخاب کنند و خود را در تضاد با این جنبش قرار دهند به انزوا و بی‌اعتبار شدن بیشتر آن‌ها خواهد انجامید.

آن چیزی که جنبش را به تجزیه می‌کشاند امکان دستیابی جریان‌های «رام و مطیع» به توافق با نهادهای مالی بین‌المللی نیست، بلکه فاصله گرفتن آن‌ها از خشونت است. این وضعیت کاملاً جدیدی است. جریان‌هایی که از خشونت فاصله می‌گیرند و رابطه خود را با «چپ افراطی» قطع می‌کنند، بدیل‌های ممکن خود را نیز که برای رسیدن به توافق با نهادهای مالی در اختیار دارند، از دست می‌دهند. زمان برای ایجاد رفرم در ساختارهای مالی بین‌المللی نه تنها از چشم انداز گرایش‌های رفرمیستی، بلکه از نقطه دید طبقات مسلط جهانی نیز فراهم است.

مدافعان الیگارشی سرمایه‌داری مثل جوج سوروس (Georges Soros) و استیگ لیتز (Stiglitz) رئیس سابق بخش اقتصادی بانک جهانی نیز خواهان رفرم در این سیستم‌اند. آنان به خوبی دریافته‌اند که مشکلات را نمی‌توان با سرکوب حل کرد. سیستم مالی جهانی در وضعیتی بحرانی قرار دارد. جریان‌های «رام و مطیع» درون جنبش نیز نیازمند آن‌اند که چیزی به آن‌ها اعطاء شود. سال‌هاست که بانک جهانی تلاش کرده است سازمان‌های غیر دولتی را به زیر سلطه خود درآورد. این تاکتیک پتانسیل افتراق و انشقاق درون جنبش را در خود دارد، اگرچه تا کنون ناموفق بوده است.

اما آنچه مشخص است این است که اصلاح نهادهای مالی بین‌المللی امکان‌پذیر نیست. فشار برای رفرم و اصلاح در نهایت می‌تواند به فروپاشی این نهادها منجر شود. مدافعان نئولیبرالیسم تلاش می‌کنند که خود ابتکار پروسه اصلاحات را در دست بگیرند. اما جهانی شدن و سرمایه‌های مالی، احتکاری، بازارهای مالی دلایل بحران

نیستند، بلکه علائم بحران اند و نئولیبرالیسم چیزی نیست جز تعریف ایدئولوژیکی سرمایه داری فرو رفته در بحران. آنچه برای جنبش علیه سرمایه ضرورت حیاتی دارد بهره مند بودن از برنامه های مشخص و ارائه پیشنهاد های بدیل است. ارائه برنامه های عملی مشترک، درهم تنیدن رشته هایی از پیشنهادات و مطالبات که در تلاقی با یکدیگر اند ضروری ست.

راه اندازی بحث ها و گفت و گوها در راستای وضع و تعیین برنامه می تواند منشأ ایده های جدید باشد. ما باید خواست ها و اهدافمان را بر پایه مجموعه ای از ایده های روشن مستقر کنیم که نشان دهنده سمت و حرکت جنبش باشد. روشن بودن خواست ها، اهداف و مطالبات ما امکان همکاری و سازش میان بوروکراسی مالی جهانی، نهادهای مالی بین المللی را با بخش «رام و مطیع» درون جنبش با مشکل رو به رو خواهد ساخت.

جنبش جهانی علیه سرمایه در آینده چه در سطح و چه در عمق رشد و گسترش می یابد. منازعات حول نهادهای مالی بین المللی با مبارزه علیه فساد و خصلت های غیر دموکراتیک دستگاه های دولتی در کشورهای پیرامونی تلفیق خواهد شد. اعتراضات خیابانی آمیخته با خشونت، با اعتراضات انبوه توده ها در سطح جهانی ترکیب خواهد شد و نه تنها کاهش نخواهد یافت، بلکه ابعاد گسترده تری به خود خواهد گرفت. این حقیقتی ست عینی که با فاصله گرفتن از خشونت هم نمی توان از آن اجتناب ورزید.

### منابع به زبان سوئدی:

– ماهنامه Socialistisk Debatt دسامبر ۲۰۰۰، مقاله درس هایی از پراگ نوشته Boris Kagarlitskij  
– ماهنامه Ordfront Magasin، شماره ۶، سال ۲۰۰۱ (نشریه ای ست فرهنگی – سیاسی مستقل دارای گرایش چپ که حول موضوعاتی مانند انتفاضه فلسطین، جنبش زاپاتیستی و جنبش های ضد سرمایه داری فعال است).

– سایت اینترنتی «قدرت خلق» [www.folkmakt.nu](http://www.folkmakt.nu)

– روزنامه Dagens Nyheter، 13 juni مقاله «در انتظار گاز اشک آور و دموکراسی واقعی» نوشته Stefan Jonsson

– روزنامه آفتون بلادت Afton Bladet، 18 juni 2001 مقاله یوته بوری: شکست و امیدها نوشته یوهان ارنبرگ Johan Ehrenberg.